

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۱۸ اپریل ۲۰۲۲

فریده نوری

چشم دید یک شخص نیکوکار در افغانستان

بعد از مستقر شدن طالبان به قدرت

نویسنده: Mercier

مترجم: فریده نوری

قسمت سوم

به تاریخ ۱۶ فبروری ۲۰۲۲ باز هم عازم افغانستان شدم:

این مرتبه از طریق دوبی راهی افغانستان شدم، بعد از دوبی با شرکت هوایی آریانا به کابل رسیدم، برخلاف دفعه اول این مرتبه طیاره ملو بود از جوان های افغان بین بیست و پنج تا سی ساله. چیزی که باعث تعجب من شد که در غرفه های کنترول، زنان جوان تنها ملبس با یک چادر و با تبسم پاسپورت ها را تاپه می کردند، باز هم هیچ خارجی به غیر از من در بین مسافرین دیده نمی شد.

این مرتبه سوار یک تاکسی ای شدم که مرا می شناخت، زیرا اکثر اوقات و مدت طولانی که من در کابل گذرانده ام چون موتر نداشتم و همیشه از تاکسی ها استفاده می کردم، تقریباً همه شان مرا می شناسند.

به مجرد رسیدن به دفتر اولین کاری که کردم و باید می کردم، کوشش کردم تا وسایل تماس مانند تیلیفون، انترنت و.... را برقرار نمایم، البته برای برقراری وسایل ارتباطی چندین روز بکار است تا به آن برسم.

در بین کار ها از قبیل پاک نمودن دفترم، باغبانی و امثالهم، وقت را نمی خواستم تلف کنم به گرفتن وعده ها با همکاران سابقه ام و اعضای وزارت زراعت و آبیاری نیز اقدام نمودم.

از طرف دیگر به نوشتن راپور از دیدار قبلی ام (ماه های نوامبر و دسامبر) پرداختم که باید آماده باشد زیرا در آن وقت پیشنهاد پروژه کامپوست (compost) و (Bassins versants) نموده بودم و باید معلومات مکمل را برای وزیر زراعت و آبیاری تسلیم می نمودم. از طرف دیگر باید برای این پیشنهادم در صدد دریافت منابع مالی گردیدم.

به تاریخ ۲۵ فبروری به خانه یکی از دوستانم در قلعه فتح الله خان برای نان چاشت مهمان بودم که با تاکسی روانه آن جا شدم، در چهارراهی پروان ۲ یک ازدحام بسیار بزرگ بود، وسایط نقلیه پیش نمی رفت، وقتی نزدیکتر شدیم دیدم که طالب های جوان موی دراز با لباس های پلنگی و مسلح با اسلحه های جدید، در حالت کنترل تمام وسایط نقلیه هستند، آن ها دریوران را از موتر های شان پایان می نمودند، مورد باز پرسى قرار می دادند، تولباکس های موتر های شان را می پالیدند،... از کنترل اول گذشتیم و به همین ترتیب چندین کنترل را سپری نمودم و بالاخره به خانه دوستم رسیدم. وی دو صد نفر را برای دعا به روح پدر ۱۰۸ ساله اش که هفته قبل در جلال آباد فوت نموده بود، مهمانی بزرگی ترتیب داده بود.

مرا به فامیل خود معرفی کرد، تمام شان کانديد به خروج از وطن هستند و برایم یادآوری می کنند که بالایم حساب می کنند.....

فردای آن روز، روز اقدام روسیه به اشغال اوکراین بود.

پسر همسایه برایم احوال داد که طالبان خانه ها را تلاشی میکنند و علاوه کرد که « کارته پروان و خیرخانه را تلاشی کرده اند و اسلحه می پالند.....»

به تاریخ اول مارچ حسن همراه با داکتر ذاکر ساپی، که استاد زمین و خاک شناسی در پوهنخی زراعت پوهنتون کابل می باشد، به دیدنم آمدند. باهم به پوهنخی زراعت رفیم و من وی را در هنگام تدریس به شاگردان همرايي نمودم. تعداد شاگردان در حدود ۲۵ نفر بودند، درس ها در تمام پوهنخی ها برای پسران از طرف بعد از ظهر می باشد، «زیرا از طرف صبح پوهنتون برای دختران و از طرف پیشین برای پسر ها دایر می گردد»، داکتر ذاکر برایم توضیحات داد، و قرار گفته وی این یک سیستم فوق العاده خوب می باشد.

بعد از آن که داکتر ساپی را ترک کردم به دیدن دیپارتمنت فرانسوی رفتم، در آن جا چهار استاد که داوطلبانه حاضر شده بودند تا درس بدهند، سه مرد جوان و یک زن جوان، که می کوشند تا به تدریس لسان فرانسوی ادامه بدهند.

«تمام استادان فرانسوی توسط فرانسه از افغانستان خارج ساخته شده اند» با اندوه و به طور غم انگیز برایم گفتند.

همکار های قبلی ام که با مشکلات شدید اقتصادی دچار شده اند به ملاقاتم آمدند، کوشش نمودم تا به آن ها مساعدت کنم. در جمله آن ها یک همکار سابقه هزاره ام که در دشت برچی زندگی می کند، برایم گفت که خانه وی را طالبان تلاشی نمودند.

روز جمعه چهارم مارچ طالبان دفتر مرا تلاشی کردند، قبلاً پسر همسایه برایم اطلاع داده بود. فلذا برایم یک حادثه غیر مترقبه نبود.

به ساعت دوازده بجه دروازه را زدند، آنها پنج نفر بودند، با ریش و موی های دراز، بسیار جوان و خوب مسلح.

شف یا سرکرده شان با من دست داد و با هم یکجا شروع نمودیم به بازدید از اطاق ها. من برای شان دفترم را نشان دادم و همچنین دیگر اطاق ها را. در حقیقت چندان تلاشی نبود اما در لابلای سوالات شان برایم چنین معلوم شد که می خواهند در مورد همکارانم معلومات بدست بیاورند. در تمام مدت دیدار شان فوق العاده مؤدبانه و با نزاکت رفتار نمودند.

شب به خانه همسایه برای نان شب مهمان بودم، دختر دوم همسایه غمگین به نظر می رسید، کوشیدم دلیل تأثر وی را بدانم شاید کمکی از دستم بیاید، برایم گفتند که در کانکور دخولی به پوهنتون ناکام مانده است و این دلیل جگرخونی وی می باشد، زیرا می خواهد به درس های خود ادامه بدهد.

فردای آن خواستم یک اندازه به دفترم مصروف شوم، و هم منتظر جواب از طرف مسؤلین وزارت زراعت بودم که متأسفانه بسیار بطی می باشد.

بالاخره یک نفر شان به دفترم آمد تا راپور مرا برای معین وزرات زراعت به پشتو ترجمه کند، در همین موقع خبر شدم که همه مامورین معاشات شان پرداخته شد لاکن یک اندازه کمتر از سابق.

به تاریخ نهم مارچ با پرسونل سابقه ام برای دیدن فارم های قبلی ام به طرف باریک آب رفتم معلومدار احتیاجات از هر نقطه نظر زیاد است، بعداً به طرف ده قاضی برای دیدن فارم های مرغداری رفتیم، در مورد همه با وزارت زراعت صحبت کردم. در چاریکار از استیشن رادیو دیدار نمودیم تا هنوز فعال می باشد.

به تاریخ دهم مارچ ترجمه پشتو راپورم برایم رسید که فوراً آن را به وزارت زراعت رساندم، و منتظر ملاقات وزیر زراعت و آبیاری ماندم. برایم اطلاع دادند که وزیر مصروف بازدید از دیگر مناطق می باشد.

برایم چنین معلوم می شود که از زمان تلاشی خانه ها توسط طالبان به این طرف شب ها آرام و صدای فیر شنیده نمی شود.

روز بعد به طرف خیرخانه برای دیدار دوستانم رفتم و همچنان به بازار خیرخانه و شهر نو رفتم تا کمی میوه خشک خریداری کنم.

بازار ها پر از مواد است و ازدحام هم خیلی زیاد، زندگی ادامه دارد ...

به تاریخ شانزدهم مارچ با قلب مالامال از غم به طرف میدان هوایی کابل رفتم. بسیار غمگین که باز هم این مردم را رها کرده می روم و ناراضی و متأثر که قنایتم حاصل نشد و کدام پیشرفتی در پروژه هایم کرده نتوانستم.

نوت: شروع باز شدن مکاتب به تاریخ ۲۳ مارچ پیشبینی شده بود، که نشد. این اولین اشتباه بزرگ طالبان ایست که شریعت را تطبیق نمی کنند؟

دلیل آن را اندیشیدن بالای یونیفورم دختران می گویند.

چگونه می توانند که پوهنتون را برای دختران باز نمایند، لکن مکاتب را نی!

آینده برای ما این معضله بزرگ را روشن خواهد ساخت. امیدوارم که طالبان راه معقول را انتخاب نمایند زیرا غیر ممکن است که نصف پیکر یک جامعه را فلج نمایند.

مخصوصاً که امیدواری مردم زیاد شده بود، زیرا برای زندگی کردن امنیت را ضروری می دانستند و از طرف دیگر مردم زیاد امید دارند که طالبان از سرحدات مواظبت درست نموده و حدود اربعه افغانستان محفوظ خواهد ماند.

ختم